

فمینیسم و تاریخنگاری

نظریه‌ها و کاربردها*

حسینعلی نوزدی

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

فمینیسم در قرن بیستم با بسط و گسترش حوزه‌های نظری آن به علوم انسانی و اجتماعی و به‌ویژه در رشته‌های مختلف و اساسی و مهمی چون علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، ادبیات، نقد ادبی، نظریه ادبی و نیز تلاش برای ارائه پارادایم‌ها و الگوها و روش‌های تأثیرگذار در عرصه‌های سه‌گانه فلسفه سیاسی، نظریه سیاسی و اندیشه سیاسی و نیز ظهور و بسط و تکامل آن در مقام یک الگوی چالش برانگیز در عرصه مطالعات فرهنگی، مطالعات زنان و مطالعات بین رشته‌ای، به صورت یکی از مهم‌ترین «جنبش‌های اجتماعی جدید» در کنار سایر جریان‌های موجود درآمده است. این جنبش که ابتدا در قالب پاره‌ای مباحث نظری و گفتمانی و روشنفکری سر برآورده بود، به تدریج دامنه آموزه‌های نظری و گفتمانی خود را بسط و تکامل بخشید و به منزله یکی از نظریه‌های اساسی و پارادایم‌های چالش برانگیز در حوزه‌های مختلف دانش و معرفت و نظریه و کاربردهای علوم انسانی و علوم اجتماعی و به‌ویژه در رشته تاریخ سربرآورد. در غالب این حوزه‌ها تأثیرهای جدی در پی داشته است: در حوزه تاریخ، تاریخنگاری، فلسفه تاریخ، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، نقد هنر، نقد ادبی، روان‌شناسی، روان‌کاوی و بشمار رشته‌های اصلی و فرعی دیگر، بعضاً به صورت یک پارادایم جدی درآمده است. در حوزه تاریخ نیز جنجال‌ها و چالش‌های فراوانی در پی داشته است، به‌گونه‌ای که حتی برخی از نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران معتقدند که پس از پسا‌ساختارگرایی و پسامدرنیسم زمینه‌ها و بسترهای اساسی و ژرف‌ساختار شکنی و شالوده‌شکنی در حوزه تاریخ توسط نظریه و کاربردهای فمینیسم فراهم و ایجاد شده است. اما به هر تقدیر، در مجموع پروژه‌های تحقیقاتی و پژوهشی فمینیسم در بسیاری از رشته‌ها و عرصه‌های گفتمانی همچنان محل چالش و مناقشه بوده و نباید انتظار داشت که خیلی سریع و زود به عنوان یک پارادایم همه‌شمول و مورد قبول همه پذیرفته شود.

مفروض‌ها و مبانی اساسی نظریه فمینیسم

یکی از مهم‌ترین مفروض‌های اساسی که همه گرایش‌های فمینیستی تقریباً در آن اجماع و اتفاق نظر دارند تلقی از ساختارهای مردسالارانه و پدرسالارانه مبتنی بر تبعیض جنسیتی و انگاره برتری و تقدم جنس مذکر بر جنس مؤنث، به عنوان عمده‌ترین ساختارهای غالب در کل پیکره‌ها و صورتبندی‌ها یا فورم‌اسیون‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در طول تاریخ جوامع بشری است. در همه جوامع بشری بخش عمده ساختارهای سیاسی، قالب‌های فکری - فرهنگی، گفتمان‌های عقیدتی و نظری، نظام‌های اجتماعی و اقتصادی و کاربردهای مرتبط با آنها، نهادها و سازمان‌ها و مناسبات مربوط با آنها جملگی تحت تأثیر ساختارهای مذکرسالارانه و نرینه‌سالارانه مذکور شکل گرفته و تکامل یافته‌اند. در تعبیر دقیق و موجز مفروض مذکور را می‌توان در قالب این گزاره خلاصه کرد که «همواره در طول تاریخ این مناسبات مردسالارانه است که سرشت و ماهیت حقیقی و اصلی هر نوع مناسبات دیگر را تعیین کرده و می‌کند.» به تبع این برداشت و تلقی کلی و همه شمول بود که گرایش‌ها و جریان‌های مختلف و متنوع فمینیستی حمله‌ها و انتقادهای اساسی خود را معطوف ساختارها و مناسبات مردسالارانه و پدرسالارانه حاکم بر جوامع بشری ساختند. پیامد اجتناب‌ناپذیر این نوع ساختار، به زعم فمینیست‌ها، آن است که اولاً همه دیگر رفتارها، کنش‌ها، مناسبات،

ساختارها و نهادها بطور جبري در پيوند يك سو به و انفعالي و انقيادي با ساختارها و مناسبات مردسالارانه قرار دارند؛ و ثانياً همه گفتمانها و بحثهايي كه در حوزههاي مختلف معرفت بشري وجود دارد، دقيقاً انعكاس و بازتاب بي كم و كاست و غير قابل ترديدي است از رفتارهايي كه در حوزه عمل، در رفتار روزمره، در خانواده، در جامعه و ديگر محيطهاي جمعي و اجتماعي به دليل سيطره نظام پدرسالارانه صورت مي گيرد. آنچه كه در اين نظام پدرسالارانه نقش همه جانبه و غالب را برعهده دارد و به صورت پديده اي شايع و گسترده عمل مي كند چيزي جز ساختار و كار ويژه (فانكسيون) منحصر به فرد و در نوع خود بي نظير «قدرت» نيست: اعمال قدرت در چارچوب مناسبات مردسالارانه صورت مي گيرد. هرچقدر كه مناسبات اجتماعي به سمت شكاف و فاصله و اختلاف حركت كرد و هرچقدر كه فاصله ميان نقشهاي اجتماعي و نقشهاي توليدي با منزلتهاي اجتماعي و جنسيت فاصله پيدا كرد به همان نسبت سلطه و سيطره پدرسالارانه شدت و عمق بيشتري يافت.

به اعتقاد فمينيست ها اين شكافها و اختلافها روز به روز تشديد شد، به گونه اي كه به تدريج پيامدها و نارساييهاي بعدي بيشتري را به بار آورد؛ برخوردارهاي نابرابر و حاكي از تبعيض جنسي در عرصه هاي مختلف حيات فردي و اجتماعي، از سطح خانواده گرفته تا بالاترين سطوح آن، تنها وجهي از رفتارهايي بود كه پيامد اجتناب ناپذير اين تضادها بشمار مي رفتند. با تقويت و تثبيت و تداوم سيطره نظام مردسالارانه در جامعه، اين شكافها عريض تر و عميق تر گشته و نابرابريهاي ناشي از آن نيز بيشتري مي شد. به طوري كه زنان عليرغم نقشها و كارويژه هاي اساسي و تعيين كننده اي كه در مناسبات اقتصادي و توليدي جامعه در سطوح مختلف آن (اعم از سطح توليد خانگي، دامداري، كشاورزي، و... گرفته تا سطوح صنعتي، علمي، فرهنگي و اجتماعي) برعهده دارند، اما از حقوق و امتيازاتي به مراتب نازل و ناچيز برخوردارند. اما نکته ناسف بار آن است كه فرايند مذكور بطور تاريخي و به گونه اي نهادين و بستمند با اشكال مختلف سرکوب و ستمهاي مضاعف تشديد و تكميل شد و خود به خود به صورت فرايندي كاملاً مستمر و نهادينه شده و درو نبود پذيرفته شد. مهم ترين اشكال ستم و سرکوب كه در تثبيت فرايند مذكور سهمي اساسي ايفا مي كنند عبارتند از: الف) سرکوب فيزيكي و مادي، كه در واقع به معنای فرو نشاندن، واپس زدن و تحقير و تخفيف واقعي و مادي زنان صورت مي گيرد. ب) سرکوب رواني و فرهنگي زنان كه به معنای منع زنان از شأن و منزلت اجتماعي، سياسي، فرهنگي در حوزه هاي مختلف حيات فردي و اجتماعي است. ج) و بالاخره سرکوب جنسي كه علاوه بر پيامدها و تبعات منفي رواني و فكري و روحي، آسيبهاي جدي جسمي و مادي نيز به همراه دارد؛ مورد اخير به ويژه در قالب استثمار زنان بيشتري جلوه مي كند.

اما نکته قابل توجه آن است كه در هر سه مورد سرکوب زنان مسئله اساسي تبعيت و سوزگي زنان است. زنان به طور دريست و يا در پاره اي مواقع به طور نسبي تحت سلطه و انقياد مردان قرار مي گيرند؛ تبعيت زنان از مردان امري است كه گرچه ريشه هاي تاريخي و فكري و فرهنگي دارد، اما نمي توان آن را محدود و مقيد به دوره هاي زماني خاص و يا به فرهنگها و جوامع خاص دانست. به علاوه فرايند مذكور در پيوند با مناسبات قدرت سياسي و اجتماعي حاكم نيز قرار دارد و از سوي مناسبات مذكور تأييد و تقويت مي شود. در گفتمان جامعه شناسي فمينيستي نيز فرايند مذكور تحت عنوان فرايند سوزگي و انقياد زنان مورد بررسي و تحليل و تنقيد قرار گرفته است.

در تعبيرها و تفسيرهاي كلي و عمومي كه از فمينيسم به عمل آمده است، از آن به عنوان مجموعه اي پيچيده، غامض و مناقشه برانگيزي ياد مي شود كه از جمله پارامترهاي تعيين كننده و شاخصهاي معرف آن نيز در حقيقت همان منازعه ها و مناقشه هايي است كه در خصوص معنای آن وجود دارد. در يكي از همين تعبيرها و تفسيرهاي عام و كلي، كه در حوزه ها و رشته هاي مختلف علوم انساني و علوم اجتماعي نيز محل مراجعه و مرافعه بوده و در عين مناقشه

برانگیز بودن مناط اعتبار و اعتناء آن نیز محسوب می‌شود، اظهار می‌شود که فمینیسم را اساساً باید در پیوند با کار ویژه‌ها و رویکردها و مواضع آن به‌ویژه دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های آن بابت نقش اجتماعی زنان در پیوند با مردان در جوامع گذشته و حال فهم و درک کرد. جان‌مایه و مضمون اصلی دیدگاه مذکور این عقیده است که زنان تنها و تنها به دلیل جنسیت‌شان در معرض انواع بیعدالتی‌ها بوده و هستند (Miller, 1987 / p. 151).

گفتمان سیاسی و زبان و اصطلاحات و تعبیر سیاسی رایج در نظریه و کاربست فمینیسم مدرن و نیز اهداف، برنامه‌ها، مواضع و راهبردهای آن عمدتاً از دل انقلاب فرانسه و پروژه عظیم و تأثیرگذار روشنگری سر برآورد. به لحاظ تاریخی نیز جریان مذکور از همان بدو تولد عمدتاً در پیوند با نیروهای اپوزیسیون و در تعارض با گرایش‌های ارتدوکسی و نظام‌های خودکامه و خودکامگی علی‌الطلاق قرار داشت؛ و البته در رأس هرفانکسیون دیگر، عمده‌ترین رسالتی که برای خود قائل بود (و همچنان بر آن تأکید می‌ورزد) و آن را شاخص و معرف خود قرار داده است، مبارزه برای رسمیت شناختن حقوق زنان، برابری بین جنسیت‌ها (زنان و مردان)، و باز تعریف‌هایی درباره زن بودن و جایگاه زن است. به‌هرحال فمینیسم (دست‌کم موج‌های نخست آن) به دلیل اتکا و ابتناء نظری و فلسفی آن بر عقاید لیبرال و عقل‌گرا (راسیونالیستی) همین‌طور عقاید آرمانگرا و رمانتیک در اروپای غربی و آمریکا، در برابر هرگونه تعریف ساده و یکدست مقاومت می‌ورزد و کلیشه‌ها یا چارچوب‌های تعریفی معمول در رشته‌های علمی - آکادمیک را برنمی‌تابد.

در روند تکامل نظری، چنان که اشاره شد سلطه پدرسالارانه به تبعیت زن از مرد انجامید و یا به تعبیر برخی از فمینیست‌های رادیکال به فرودستی زن منتهی شد. زنان به تدریج از حوزه حیات اجتماعی به حاشیه رانده شدند و فرایند طرح و ممانعت در مورد آنان مجری و معمول گردید. آنچه همواره در کانون توجه اکثر نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران فمینیست قرار داشت، این مفروض اساسی است که حقوق زنان به عنوان اصلی‌ترین اعضای همکار در حیات اجتماعی نادیده گرفته شده است. به اعتقاد آنان، زنان نه تنها در مقام جنس دوم بلکه در مقام انسان من حیث انسانیت نیز مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب سلطه مردسالارانه از حوزه‌های سه‌گانه استثمار، سرکوب و منع منزلت اجتماعی فراتر رفت و به حوزه‌های فرهنگی و آموزشی نیز تسری یافت. زنان به منزله موجوداتی پست تلقی شدند که در هیچ یک از عرصه‌های تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زیست جهان بشری جایی ندارند. برای مثال در بسیاری از متون و گفتمان‌ها از دیرباز تاکنون، به رغم وجود اسامی مؤنث عامدانه فرهنگ آنها به فراموشی سپرده شده است؛ به‌طوری که برای مثال اگر در متن یا جمله‌ای مرجع ضمیر یا فعل یا صفت مشخص نباشد یا مجهول باشد، در آن صورت به جای استفاده از ضمیر یا اسم مؤنث از مرجوعات مذکور استفاده می‌شود. این فرایند دیرپای مستمر و نهادینه شده، به اعتقاد اکثر نظریه‌پردازان فمینیست، فرایندی است در راستای فرهنگ‌سازی مذکر و تولید و باز تولید مداوم فرهنگ مذکر؛ خود این فرهنگ‌سازی گامی است برای فراهم کردن بسترها و پس‌زمینه‌های ذهنی لازم نزد افراد مختلف برای پذیرش سلطه مذکر و مردانه.

* مراحل تکامل تاریخی نظریه و کاربست فمینیسم

در اکثر منابع که درباره مراحل سیر تکامل تاریخی فمینیسم به رشته تحریر درآمده‌اند، عمده‌ترین و فوری‌ترین خاستگاه‌های نظریه فمینیسم به عصر روشنگری و متفکران قرن هجدهمی آن ارجاع داده شده است. در حالی که بر خلاف تصور رایج شروع نظریه فمینیستی را نمی‌توان و نباید به متفکران عصر روشنگری و نظریه‌پردازانی چون مری وُلستون کِرِفْت در اواخر قرن هجدهم (Bryson, 1992, p.11) یا نظریه‌پردازان قرن نوزدهم استوارت میل و هریت تیلور میل برخی از نویسندگان و تحلیل‌گران تاریخ نظریه فمینیسم عقیده دارند که این جریان به گذشته‌های دورتر دست‌کم به دوران میانه یا قرون وسطی باز می‌گردد. گرچه بدون تردید حتی در ادوار کهن‌تر پیش از قرون میانه نیز می‌توان

جسته و گریخته به پاره‌ای تعابیر و اظهارات خصوصی و غیرعمومی در خصوص جایگاه و شأن زنان یا حقوق و امتیازات برابر آنان برخورد. برای مثال قدیمی‌ترین مناقشه‌ها در باب نقش‌ها و تکالیف اجتماعی مردان و زنان به ادوار باستان و متون کلاسیک دینی برمی‌گردد. در عهد عتیق و عهد جدید هر دو، از کتاب مقدس به متون و عباراتی برمی‌خوریم که هم بر شأن و جایگاه پست‌تر و فرودست‌تر و هم بر شأن و موقعیت برابر زنان با مردان اشاره دارند. در کتاب جمهوری افلاطون نیز مواردی وجود دارد هم‌دال بر اینکه باید با زنان به منزله برابر با مردان رفتار شود و هم مواردی ناظر به اینکه زنان بطور طبیعی پست‌تر و فرودست‌تر از مردان هستند و باید تابع مردان باشند (Tower Sargent, 2006-, 143). ناگفته نماند تا آنجا که اسناد و مدارک مکتوب گواهی می‌دهد قدیمی‌ترین مناقشه‌ها و گفت‌وگوهای موجود در این زمینه اساساً توسط مردان صورت گرفته است و عمدتاً به مراحل پایانی قرون وسطای متأخری (Late M.A.) یا قرون وسطای پیشرفته و عالی (High Middle Ages) باز می‌گردد. لیکن از قرن پانزدهم به بعد، یعنی از دوره رنسانس پیشرفته به این طرف، به تدریج شاهد آن هستیم که صدای زنان نیز در حال شنیده شدن است و علناً به گوش می‌رسد، به طوری که سعی دارند در کنار حوزه‌های سنتی ادبیات، شعر، رمان و نظایر آن، به اقامه و ارائه نقطه‌نظر و دیدگاه‌های خود در سایر حوزه‌ها مثلاً در باب حقوق و وظایف جنس مؤنث، مبادرت ورزند. برای نمونه از جمله، نخستین زنی که درباره حقوق و وظایف جنس خود دست به نگارش و تحریر مطالب و مقالاتی زد، نویسنده زن فرانسوی، کریستین دوپیزان (Christine de Pisan - ۱۳۶۴ میلادی) بود.

در مجموع فرایند تکامل نظریه و گفت‌وگوهای فمینیسم را می‌توان در قالب چند موج اساسی خلاصه کرد. البته در مقاله حاضر تنها بطور اجمال به آنها اشاره می‌کنیم؛ بحث مُشبع و مستوفی در این خصوص در قالب پروژه تحقیقاتی نگارنده تحت عنوان «سیری در زمینه‌ها و بسترهای ظهور، تکوین و تکامل نظریه فمینیسم و بررسی مناسبات، تأثیرها و تعامل‌های آن در مقام یک نظریه سیاسی در پیوند با گفت‌وگوهای سیاست و تحلیل جایگاه و کار ویژه (فانکسیون) آن در علوم سیاسی» به تفصیل آمده است. معمولاً از سه موج و در پاره‌ای موارد نیز از چهار موج اصلی در پیوند با مراحل تکامل تاریخی فمینیسم صحبت می‌شود:

۱- موج اول فمینیسم در قرن هفدهم و با آرا و نظرات مری آستل (Mary Astell - ۱۶۶۶) شروع شد، که در واقع به اعتقاد برخی از نظریه‌پردازان و مورخان فمینیست نخستین موج بزرگ و چشمگیر جنبش اعتراضی فمینیستی سکیولار در بریتانیای قرن هفدهم محسوب می‌شود (Bryson, 1992, 11). در این دوران برای نخستین بار شمار عظیم و در خور توجهی از زنان به مخالفت و اعتراض علیه عقاید و دیدگاه‌های جا افتاده و دیرپای راجع به جنسیت‌شان با انتشار کتب، مقالات، جزوه‌ها و نظایر آن برخاستند. برخی از این آثار، و البته نه همه آنها، با نام مستعار یا بدون نام منتشر می‌شد؛ و از جمله مشهورترین نویسندگان آنها می‌توان به شخصیت‌ها و نویسندگانی چون آفرابن (Aphra Benn - ۱۶۴۰) و مری آستل اشاره کرد. آستل در سال‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی از سوی برخی از نویسندگان به عنوان «نخستین فمینیست انگلیسی» قلمداد شده است. بی‌هیل در سال ۱۹۸۶ با انتشار کتابی تحت همین عنوان به بررسی و تحقیق درباره آرا و افکار و آثار مری آستل پرداخت (Hill, 1986) کاترین استیمسون نیز در مقدمه‌ای که بر کتاب آر.پری تحت عنوان مری آستل شهیر نگاشته است اظهار می‌دارد که «بی‌تردید نخستین نظریه‌پرداز فمینیستِ روش‌مند در غرب» محسوب می‌شود (Perry, 1986, xi). آستل در کتاب طرحی جدی برای بانوان (۱۶۹۴) و نیز دیگر نویسندگان زن بعد از وی مانند سارا اسکات (۱۷۲۳-۹۵) در کتاب توصیفی از عمارت هزارساله (۱۷۶۲) چنان از شیوه‌های برخورد و رفتار تبعیض‌آمیز و غیرعادلانه در طول هزاره‌ها با زنان سرخورده شده بودند که حتی از تصور اینکه زمانی فرا برسد که با زنان به منزله انسان‌هایی برابر و هم‌تا و مستقل رفتار شود، کاملاً مایوس و نومید بودند. به

همین خاطر عقیده داشتند که زنان باید خود را از مردان جدا و مستقل کنند؛ و حتی امروزه نیز، در قرن بیست و یکم، بسیاری از زنان هنوز براین عقیده‌اند که آزادی راستین برای زنان تنها زمانی فراخواهد رسید که خود را از مردان جدا سازند؛ آزادی واقعی زنان تنها در گرو جدایی از مردان نهفته است (Tower Sargent, 2006, 143). مری وُلستون کِرَفْت (۱۷۵۹-۹۷) نیز از جمله نخستین نظریه‌پردازان فمینیست در سنت نظریه اجتماعی انگلوساکسون است که نظریه اجتماعی مدونی در خصوص تابعیت و زیردست بودن زنان و فرایند انقیاد و سوژه شدن تاریخی زنان اقامه کرده است. وی در سال ۱۷۹۲ در کتاب مهم و تأثیرگذار خود تحت عنوان حمایت از حقوق زنان به دفاع از حقوق زنان برخاسته است. وی الهام‌بخش و آغازگر ایجاد نوعی عمل‌گرایی سیاسی است که در کانون توجه فمینیسم غربی جای گرفته است (Sedgwick (eds), 2002, 143 & Edgar). وی ضمن دفاع از حقوق زنان در خانه و خانواده برای نکته پافشاری و تأکید داشت که زنان باید امکان حضور در کنار مردان در دیگر عرصه‌های فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را پیدا کنند. چرا که زنان وقتی پا به پا و دوش به دوش مردان در خانه و در اقتصاد معیشتی و خانگی مثلاً در تولیدات بومی و خانگی و صنایع دستی فعالیت می‌کنند و منشأ تولید و بازتولید ارزش‌های افزوده مادی و منبع انباشت سرمایه و منبع درآمد محسوب می‌شوند، طبعاً می‌توانند در تولیدات کارگاهی، در کارخانه‌ها و صنایع تولیدی پیشرفته نیز موفق باشند؛ بنابراین به طریق اولی می‌توانند در خارج از خانه نیز کار کنند و مهم‌تر از آن در تولید و بازتولید ارزش‌های فکری، فرهنگی، معنوی و در عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز نقش و سهمی برابر با مردان ایفا کنند.

کتاب حمایت از حقوق زنان را می‌توان بخشی از جنبش اروپایی و آمریکایی در تلاش برای ارائه نظریه‌ای فردگرایانه و لیبرالی درباره حقوق بشر یا انسان‌ها در مقام فرد دانست. علاوه بر آن، آرمان‌ها و ایده‌آل‌های فکری و فلسفی ناظر به شرایط و مناسبات اجتماعی و طبقاتی که الهام‌بخش آنها انقلاب کبیر فرانسه بود، همچنین دستاوردهای اساسی و مهم این انقلاب به ویژه شعارهای سه‌گانه آزادی، برابری و برادری آن و حضور و مشارکت همه‌جانبه و گسترده زنان در انقلاب مذکور از جمله منابع عمده الهام‌بخش موج نخست بشمار می‌روند (Mann, 1989, P. 129). در تداوم کار وُلستون کِرَفْت دو اثر عمده دیگر نیز در الهام بخشی به موج نخست بی‌تأثیر نبودند؛ این دو اثر عبارتند از: حقوق انسان (۱۷۹۱-۹۲) اثر تامس پین و «اعلامیه حقوق انسان و شهروندان فرانسوی» (۱۷۸۹) که در طلیعه پیروزی انقلاب فرانسه تدوین و تصویب شد. گرچه حقوق مصرحه در این دو اثر بیشتر ناظر به حقوق مردان بود، اما در مجموع تأثیر آنها در بسط و گسترش آگاهی شهروندان منجمله زنان به حقوق و تکالیفشان انکارناپذیر است (Tower Sargent, op. cit). در نهایت موج اول فمینیسم، در عصر روشنگری با ظهور تفکرات و اندیشه‌های لیبرالیست تداوم و غنای بیشتری می‌گیرد و در ادامه در قرن نوزدهم با ظهور جریان‌ها و جنبش‌های فکری و فلسفی و سیاسی - اجتماعی رادیکال و پیشرو و مترقیانه‌ای چون سوسیالیسم و مارکسیسم، ابعاد و وجوه دیگری از ستم و سرکوب و نابرابری و تبعیض علیه زنان مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد. اندیشمندان و متفکران سوسیالیستی چون فوئر باخ و سن‌سیمون گرچه اساس مبارزات سوسیالیسم را تلاش برای احقاق حقوق انسان می‌دانند ولی بطور مشخص شأنی برای حقوق زنان در نظر نمی‌گیرند. تا اینکه مارکس و انگلس با تأکید بر حقوق خاصه زن به تحلیل پدیده استثمار زن در خانه و کارخانه می‌پردازند و مسئله استثمار زن را در پیوند تنگاتنگ با نظام‌های طبقاتی حاکم بر جوامع بشری مورد لحاظ قرار می‌دهند. به عقیده این دو متفکر، زنان همانند مردان به یک اندازه توسط نظام سرمایه‌داری استثمار می‌شوند؛ اما ستم، سرکوب و استثمار زنان به شکلی مضاعف صورت می‌گیرد: اول) ستم برای اینکه زن هستند (توسط مرد) و دوم) ستم برای اینکه کارگر هستند (توسط کارفرما). انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ضمن

اشاره به روند ظهور نخستین کمون‌ها، اظهار می‌دارد که به دلیل نبود مالکیت خصوصی و نبود قوه قاهره غالب و وجود ساختار اجتماعی غیرطبقه‌ای، زنان و مردان در چارچوب خانواده کمونار و یا در چارچوب کمون‌های گسترده‌تر در فضایی اشتراکی و عاری از هرگونه تبعیض و استثمار فعالیت می‌کردند. به تدریج که بهره‌برداری فرد یا گروهی از گروه دیگر شکل می‌گیرد، ساختار خانواده و به تبع آن ساختار اجتماعی دستخوش تغییر می‌شود. با ظهور مالکیت خصوصی نقش و شأن برابر و متساوی زن و مرد تغییر می‌کند و مرد قدرت خود را اعمال می‌کند دولتی هم که در ادامه مالکیت خصوصی و توسط طبقه اجتماعی حاکم ایجاد می‌شود نیز تحت سلطه مردان قرار داشته و ماهیت مردسالارانه دارد. [...]

۲- موج دوم فمینیسم: جنبش فمینیسم به‌ویژه در قالب مبارزه برای حق رأی همگانی و با تأسیس «اتحادیه اجتماعی و سیاسی زنان» (۱۹۰۳-۱۴) و در خلال سال‌های بین دو جنگ جهانی همچنان ادامه داشت، که البته عمدتاً و در سطح گسترده در چارچوب احزاب سیاسی موجود، به ویژه احزاب کارگری و کمونیستی فعالیت می‌کرد. در این راستا به تدریج خصلت جنبش توده‌ای را از دست داد و بیشتر به صورت یک جنبش اصلاحی پارلمانی درآمد و به لحاظ بینش و بصیرت سیاسی نیز جنبش فمینیستی در زمره جنبش‌ها و داکترین‌های سوسیالیست قرار گرفت. در خلال سال‌های دهه ۱۹۶۰ به تدریج موج دوم بسط و گسترش بیشتری می‌یابد و علاوه بر دغدغه‌ها و دلمشغولی‌های موج پیشین بابت حقوق برابر و تساوی زنان و مردان در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی، به طرح مطالبات و خواسته‌های بنیادی‌تر، رادیکال‌تر و بعضاً انقلابی از سوی جنبش آزادی زنان مبادرت ورزید. گرچه سیاست فمینیستی دستخوش روند کاهش رادیکالیسم و افت تحرکات انقلابی از دهه ۱۹۷۰ به بعد شده بود، معذک خود فمینیسم از اعتبار و احترام فزاینده‌ای به‌عنوان نحله مستقل و مشخصی از نظریه سیاسی برخوردار شد. در موج دوم در کنار دیگر مسایل و موضوعات به دو موضوع اساسی نیز توجه ویژه‌ای صورت گرفت، که خود نتیجه بسط و گسترش اندیشه سیاسی فمینیستی بود. نخست تحلیل نهادها، فرایندها و کاربست‌هایی که از طریق آنها زنان به تبعیت و انقیاد مردان در آمدند (فرایند سوژگی و انقیاد زنان). و دوم کشف و آشکار ساختن موثرترین و مناسب‌ترین روش‌ها و شیوه‌هایی که بتوان با اتکا به آنها این انقیاد و سوژه‌سازی را به معارضة و چالش گرفت (Heywood, 1999, 60). به اعتقاد برخی از نویسندگان ظهور و زایش موج دوم فمینیسم را باید در پیوند با انتشار اثر معروف و تأثیرگذار بتی فریدن (Betty Friedan) در سال ۱۹۶۳ تحت عنوان راز زنانه (Feminine Mystique) دانست. وی در این کتاب به شرح و بررسی وضعیت زنان طبقات اجتماعی مختلف می‌پردازد. در این کتاب مادران و زنان خانه‌دار تمام وقت علی‌الظاهر شاد طبقه متوسط مرفه راجع به بدبختی، بیچارگی و شکست ناکامی خود صحبت می‌کنند. از این پدیده به عنوان «معضل ناشناخته» یاد شده است، نوعی ناخرسندی و نارضایتی زنان از زندگی خود علیرغم اینکه به‌گونه‌ای دقیق و وفادارانه و از روی اخلاص همه احکام و نسخه‌های تجویزی پدرسالارانه در خصوص تأمین سعادت زنان را مو به مو اجرا کردند (Mann, 1989, ۱۲۹).

درکل فمینیسم موج دوم در فکر نیل به درکی جامع‌تر، کامل‌تر و پیچیده‌تر در باب سرشت فرهنگی سرکوب بوده و در این راستا توجه خود را معطوف تجزیه و تحلیل و بررسی روش‌ها و شیوه‌هایی کرده است که خود نهادهای فرهنگی به کمک آنها به تحکیم و تقویت و تداوم وضعیت تابعیت و انقیاد زنان می‌پردازند.

۳- فمینیسم رادیکال موج سوم - جریان اصطلاحاً موسوم به «فمینیسم موج سوم»، تا حدودی در مقام واکنش در برابر اتهام قوم محوری، تلاش کرد تا بر دشواری‌ها و معضلات حول پاره‌ای از پرسش‌ها و تردیدهای مطرح شده در خصوص زن فائق آید و در این راستا تلاش‌های تحلیلی و فکری و نظری زیادی صورت داده است. از جمله این پرسش‌ها می‌توان

به موارد زیر اشاره کرد که: «زن» دقیقاً چیست و یا کیست؟ «او کیست که جنبش فمینیستی مدعی نمایندگی اوست؟» فمینیسم موج سوم همسو و مشترک با پسا ساختارگرایی، مفهوم هویت جمعی مجرد را قبول نداشته و با نفي و کنار زدن آن در تلاش است تا به جای آن ایده‌های ابهام، دوگانگی، تفاوت و دگربودگی یا غیریت را به منزله ابزار درک مسایل و منافع خاص زنان ارائه کند. البته جریان مذکور مسائل مناقشه برانگیزی را در درون جنبش فمینیسم به‌ویژه در موج اخیر در پی داشته است. برخی از منتقدان و تحلیل‌گران بر این نکته تاکید دارند که خود مفهوم «هویت» به تنهایی برای تحلیل پدیده سرکوب حائز اهمیت بنیادین است. فروپاشی و تضعیف آن موجب تضعیف امکان مقاومت و تحول می‌شود و از این طریق تعهدات سیاسی فمینیسم را بی‌اعتبار کرده و به آن لطمه جدی و جبران ناپذیری وارد می‌کند (Sedgwick, 2002, 144 & Edgar).

* فمینیسم و تاریخ: فمینیسم در مقام یک نظریه چالش برانگیز در حوزه‌ها و رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و علوم انسانی به‌ویژه طی چند دهه اخیر تأثیرات و بازتاب‌های اساسی و زیربنایی داشته است. در پاره‌ای موارد با تحولات پارادایمی و دگرگونی‌های جدی و ژرف ساختی و حتی شالوده‌شکنانه روبه‌رو می‌شویم. عرصه‌های مختلف رشته تاریخ از جمله تاریخنگاری، روش‌شناسی تاریخ، فلسفه تاریخ، الگوها و رویکردهای نظری در تبیین چیستی، چرایی و چگونگی رخ داد وقایع و حوادث تاریخی و... در سال‌های چند دهه اخیر به گونه‌ای چشمگیر و انکارناپذیر تحت تأثیر الگوها، مفاهیم، رویکردها، روش‌ها و در یک کلام تحت تأثیر گفتمان فمینیستی قرار گرفته‌اند و دستخوش تحولات دگرگونی‌های بنیادین شده‌اند.

به اعتقاد جون اسکات، نویسنده و استاد علوم اجتماعی و تاریخ، همه دستاوردهای سه موج فمینیستی در طول تاریخ و به‌ویژه تحقیقات و پژوهش‌هایی که در قالب «مطالعات زنان» در مراکز علمی و دانشگاهی صورت گرفته است، سبب شد تا شاهد ظهور جریان بدیع و چالش برانگیز جدیدی تحت عنوان «تاریخ زنان» باشیم که بیش از همه مدیون و وام‌دار دستاوردها و نتایج مطالعات و پژوهش‌ها، نظریه‌ها و کاربست‌های فمینیسم است. طی دهه ۸۰-۱۹۷۰ «تاریخ زنان» به صورت یک جریان دانشگاهی در آمد. مطالب و موضوعاتی که در این رشته مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت، عمدتاً همان چیزهایی بود که تا این زمان در دانشگاه‌های اروپایی مورد غفلت قرار داشت (گرچه در دانشگاه‌های آمریکایی تا حدودی مورد توجه بودند)؛ از جمله اینکه چه چیزی سبب شد تا پدیده پدرسالاری به صورت یک نهاد در آید و نهادینه شود؟ چرا در عرصه تاریخ جایی برای زنان در نظر گرفته نشده است؟ ارکان و بخش‌های مختلف جامعه، از جمله مراکز علمی و دانشگاهی، تا چه پایه بر مدارهای جنسی استوارند؟ تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی، تاریخنگاری، روش‌ها و الگوهای تاریخی، و بالاخره رویکردهای نظری و فلسفی (فلسفه تاریخ) تا چه پایه ماهیت مذکور دارند و تا کجا در چارچوب‌های جنیستی مرد سالار و نرینه سالار قرار می‌گیرند؟ به این ترتیب تاریخ زنان، تلاش خود را معطوف بازخوانی و بازاندیشی تاریخ مذکر و پدرسالار و ارائه قرائتی جدید از تاریخ و مفاهیم تاریخی می‌کند و درصدد است تا غالب برنامه‌ها و پروژه‌های تاریخی را مورد بازبینی و بازنگری قرار دهد. بخشی از مطالعات و پژوهش‌های تاریخ زنان طی چند دهه اخیر به دلیل تلاش برای دور ساختن خود از جهتگیری‌های ایدئولوژیک و تعصبات مشخص، در زمره حوزه‌های مناقشه برانگیز قرار گرفته‌اند. تاریخنگاری فمینیستی در سال‌های اخیر - که از بسیاری جهات بیانگر و منعکس کننده ظهور و بسط و تکامل جنبش زنان بشمار می‌رود - برجسته‌ترین نمونه از این دست مطالعات است. امروزه تاریخ زنان از بسیاری جهات تا حدود زیادی در خط مقدم و پیشتاز «تاریخ جدید» (NEW History) محسوب می‌شود. همزمان با طرح مسئله برابری زنان با مردان از سوی موج نخست فمینیسم و پیگیری و تداوم آن در مراحل بعدی و مبارزه برای بسط و گسترش حقوق زنان و تلاش برای تحقق خواست‌ها

و مطالبات زنان توسط گروه‌های زنان، زنان فعالیت‌های عملی و پراگماتیک خود را برای تثبیت حضور خویش آغاز کردند و به فتح پایگاه‌های سنتی مردان در بسیاری از حوزه‌ها و حرفه‌ها و مراکز و رشته‌های علمی و دانشگاهی از جمله در عرصه تاریخ مبادرت ورزیدند. ناگفته نماند که در کنار این قبیل اقدام‌ها از سوی زنان و تلاش برای تدوین و تنظیم تاریخنگاری فمینیستی و ظهور و سر برآوردن جریان‌های جدید در تاریخ زنان، شاهد ظهور و شکل‌گیری و گسترش تاریخ‌های جدید و غیر سنتی دیگری نیز چون تاریخ‌های مربوط به طبقه و کار، تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ مشاغل، تاریخ‌های بومی و خرد، تاریخ پوشاک و نظایر آنها هستیم.

نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که، همانند اکثر جریان‌ها و گرایش‌های جدید در عرصه تاریخ و تاریخنگاری، ظهور تاریخ زنان نیز نتیجه پاره‌ای نارسایی‌ها و کاستی‌های موجود در ترتیبات، شیوه‌ها و سبک‌های مربوط به مطالعات تاریخی است. تاریخ زنان برخلاف بسیاری از جریان‌های جدید، مدعی است که نماینده و بیانگر بیشترین و گسترده‌ترین بخش «گذشته» (۵۰ درصد و بلکه بیشتر از جمعیت) است که به تعبیر شیلاروبوسام (Sheila Rowbotham) همواره از تاریخ پنهان مانده‌اند. البته زنان نیمه پنهان تاریخ، نیمه پنهان سیاست، نیمه پنهان جامعه، زبان، فرهنگ، دین، اقتصاد، جنسیت و ... هستند (Macrauld, 2000, 13 & Black).

آنچه که در عرصه تاریخنگاری دوران معاصر به ویژه از سال‌های دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد به وقوع پیوسته است، نوعی شیفت و جابه‌جایی پارادایمی اساسی و زیربنایی است که تاثیر ژرف و نقش تعیین‌کننده‌ای در بسط و گسترش مطالعات و پژوهش‌های تاریخی و ظهور و الگوهای جدید نظری و تفسیری در روش‌شناسی تاریخ، فلسفه تاریخ و تاریخنگاری داشته است. تاریخ زنان را نیز باید از همین منظر مورد بررسی و ارزیابی قرار داد و آن را نوعی شیفت پارادایمی در عرصه مطالعات تاریخی دانست. علاوه بر این با در نظر گرفتن تغییر و تحولات مذکور، نقش و جایگاه مطالعات و تحقیقات نظری فمینیستی و گفتمان فمینیسم در فرایند تدوین و تکوین تاریخ زنان را باید از دو منظر دیگر نیز مورد مطالعه قرار داد:

الف) از يك سو پیدایش (یا احساس) ضرورتی مبرم دال بر حمایت و تقویت رشته تازه تاسیس تاریخ زنان به ویژه از منظر مطالعات و پژوهش‌های مربوط به تاریخ‌های دیرین شناختی، تبارشناسی، آرشیوی و شفاهی که عمدتاً توسط فمینیست‌ها و نیز در دیگر حوزه‌های مطالعات زنان خارج از رشته تاریخ اعم از موارد آکادمیک و فراآکادمیک صورت گرفته است.

ب) از سوی دیگر وجود نوعی دغدغه و نگرانی در جنبش فمینیستی در این خصوص که پژوهش‌ها و تحقیقات و فعالیت‌های نظریه‌پردازان فمینیست، به ویژه در زمینه تولید تاریخ خاص خودشان، می‌تواند خطر تکرار همان الگوهای نظری و کاریستی (اندیشه و عمل) کلان در تاریخنگاری را در پی داشته باشد که پیش از هرچیز زنان را به کل از عرصه تاریخ حذف کردند، یا حضورشان را تحریف و کژدیسسه جلوه‌گر ساختند و یا صدای آنان را سرکوب و خاموش کردند. اما در این میان دو محرک و انگیزه اساسی بیرونی و درونی نیز در بسط و گسترش پروژه تاریخ فمینیستی یا تاریخ زنان نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده‌اند: اول انگیزه‌های بیرونی یعنی تلاش برای هدایت توانمندی‌های موجود به سمت تضعیف، ریخت‌زدایی (deformatoin) و از حیز انتفاع انداختن تاریخ‌های موجود و اصلاح و نوزایی تاریخ‌های جدید زنان، و در کنار آن بررسی و تحلیل جایگاه جنسیت در همه صورتبندی‌های فرهنگی با توجه به روند تغییر و تحول آنها در گذر ایام. دومین محرک و انگیزه، معطوف به درون (انگیزه‌های درونی) است که موانعی در برابر شوراوشتیاق‌های جدید در پیوند با تاریخنگاری فمینیستی ایجاد کرده است و بر روند معضل‌پردازی در پروژه تاریخنگاری فمینیستی تاکید ورزیده است.

برخی از پژوهشگران و محققان به معضل تاریخنگاری فمینیستی از منظر ویژه‌ای نگریسته و آن را درگیر نوعی بن‌بست یا دوراهی می‌دانند. برای مثال سوزان استنفورد فریدمن در مقاله‌ای تحت عنوان «ساختن تاریخ: تأملاتی در باب فمینیسم، روایت و میل» بر این نکته تأکید دارد که فمینیسم، با توجه به تلاش آن برای خلق روایت‌ها و داستان‌هایی در باب فرایند تولید و پیدایش خود، بین میل به عمل کردن (کنش) و مقاومت در برابر کنش‌گیر کرده است. به ویژه آنکه مقاومت مذکور خط بازتولید پدیده‌ای را در پی دارد که لوس ایریگاری از آن به اقتصاد یکسان یاد می‌کند. آنچه که فریدمن در تأملات و ملاحظات اجمالی خود در باب «روند ساختن تاریخ با توجه به فمینیسم، روایت و میل» در پی انجام آن است، تلاش برای کشف و نشان دادن ضرورت سیاسی، فرصت‌ها و امکانات خلاق فعالیت‌ها و انگیزه‌های درون‌سو و برون‌سوی فمینیست‌هاست: نشان دادن اینکه چگونه بصیرت یک سو ممکن است به ندیدن بصیرت سوی دیگر منجر شود؛ و تأکید بر اینکه در نهایت هر دو جریان برای تدوین برنامه‌های گسترده‌تر و کلی‌تر پروژه فمینیسم در خصوص «ساختن تاریخ» ضرورت دارند. در این راستا وی ابتدا به طرح و بررسی مسایل معرفت‌شناسی (اپیستمولوژیک) درباره فمینیسم پرداخته و سپس هم از ضرورت طرح معضله‌ها و روند معضل‌پردازی تاریخ فمینیستی و هم از ضرورت سیاسی این پروژه دفاع می‌کند.

فریدمن نیازها و مطالبات متفاوت و رقیب در عرصه تاریخنگاری جدید به ویژه نیاز به نقل و روایت و معضل‌پردازی درباره تاریخ فمینیسم را از یک سو بیانگر میل به قدرت گرفتن و قدرتمند شدن و از سوی دیگر ناشی از هراس از اراده معطوف به قدرت می‌داند، که یکی بر نقش کارگزاری زنان تأکید دارد و دیگری آن را سرکوب می‌کند. به زعم وی فمینیست‌ها می‌توانند وارد پروژه نگارش تاریخ‌های فمینیستی دوگویانه و محاوره‌ای (دایالوژیک) و نه تک‌گویانه (مونولوژیک) شوند، پروژه‌ای که به نفعی ضرورت نقل داستان‌ها و روایت‌هایی درباره فمینیسم نیازی ندارد (Friedman, 1997, ۲۳۱).

*مقاله حاضر بخشی مستخرج از طرح پژوهشی گسترده‌ای است با عنوان «سیری در زمینه‌ها و بسترهای ظهور، تکوین و تکامل نظریه فمینیسم و بررسی مناسبات، تأثیرها و تعامل‌های آن در مقام یک نظریه سیاسی در پیوند با گفتمان سیاست و تحلیل جایگاه و کارویژه (فانکسیون) آن در علوم سیاسی»، که نگارنده با حمایت معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج در دست تهیه و تدوین دارد.

کتابشناسی

- (eds) (2000), *Studying History* (N.Y.: Palgrave, 2nd edn) D.M. Mac Raild & Black, Jeremy -
Bryson, Valerie (1992), *Feminist Political Theory* (London, N.Y.: Macmillan & Feminist Political Theory) -
Burke (ed) (1992), *New Perspectives on Historical Writing* (The Pennsylvania State University) -
(Hampshire UK.: Palgrave & Cannadine, David (ed) (2002), *What Is History Now* (N.Y. -
& Cultural Theories: The Key Concepts (London, N.Y.: Peter Sedgwick (eds) (2002 & Edgar, Andrew -
(Routledge
Jenkins (ed), Diane, (1997), "Romancing the Postmodern: Feminism and Deconstruction", in Keith, Elam -
(1997) *The Postmodern History Reader*.
Political Theory: An Introduction, (Heywood, Andrew (1999 -
(Mystique (N.Y.: Norton Friedan, Betty (1963). *The Feminine* -

other Writings by Mary Astell, & Reflections Upon Marriage :Hill, B. (1996), The First English Feminist -
.(an Introduction by B. Hill (Aldershot: Gower with & edited
.(Historiography in the Twentieth Century (Middletown: Wesleyan UP ,(Iggers, George G. (1997 -
.(Routledge :.N.Y & Keith (ed) (1997), The Postmodern History Reader (London ,Jenkins -
.(Sociology (London: Macmillan Press Mann, Michael (1989) Macmillan Student Encyclopedia of -
.(Blackwell Encyclopedia of Political Thought (N.Y.: Blackwell Miller, David (ed) (1987), The -
.(Routledge :.N.Y & Alan (2000), The Routledge Companion to Historical Studies (London ,Munslow -
.(Wordsworth :Paine, Thomas (1791-92, 1996), Rights of Man (Hertfordshire -
.(London: University of Chicago Press Perry, R. (1986) The Celebrated Mary Astell (Chicago and -
.(Contemporary Political Ideologies (Belmont, USA,: Wadsworth ,(Sargent, Lyman Tower (2006, 2009 -
.(Wallach (1988), Gender and the Politics of History (N.Y.: Columbia UP Scott, Joan -
on Historical Writing Scott, Joan W. (1992), "Women's History", in Peter Burke (ed) New Perspectives -
.(The Pennsylvania State UP
.(Penguin :Vindication of the Rights of Women (Harmondsworth ,(۱۷۹۲ ,۱۹۷۸) Wollstonecraft, Mary -
منابعی که در متن به آنها اشاره شده است:
.(Serious Proposal to the Ladies (1694 Astell, Mary (1694), A -
.(of Millenium Hall Scott, Sarah (1792), A Description -
.(History Vincent, J. (1995), An Intelligent Persons Guide to -

منبع :

سایت اطلاعات حکمت و معرفت

<http://www.ettelaathekmatvamarefat.com>